زندگی تلخ دختر شیشه‌ای

11 آذر 1404

زن جوانی که به جرم سرقت به زندان افتاده بود، در مرخصی از زندان به پلیس مراجعه و از آنها درخواست کمک کرد.

زن ۲۴ ساله‌ای که در مرخصی از زندان به سر می‌برد، به کارشناس اجتماعی کلانتری امام رضا (ع) مشهد گفت: ۲ ساله بودم که فرزند طلاق نام گرفتم. پدر و مادرم در حالی از یکدیگر جدا شدند که به هیچ وجه نمی‌توانستند به دلیل تنگدستی و نداشتن تفاهم با هم زندگی کنند.

در این شرایط من و خواهر بزرگ‌ترم به آغوش مادربزرگم پناه بردیم. پدرم که فقط تحصیلات ابتدایی داشت، با کارگری در ساختمان‌ها مبلغ اندکی برای نگهداری از من به مادربزرگم می‌پرداخت، اما من هنوز کودکی خردسال بودم و از تباهی آینده‌ام چیزی نمی‌دانستم. مادرم نیز به مکان نامعلومی رفت و دیگر هیچ‌وقت به سراغ من و خواهرم نیامد.

با همه این سختی‌ها و کاستی‌ها باز هم خوشحال بودم و به تحصیلاتم در خانه مادربزرگ ادامه می‌دادم. در دبیرستان رشته تجربی را انتخاب کردم، به امید اینکه روزی پزشک شوم و به همه این تلخکامی‌ها خاتمه بدهم.

خواهرم که ۵ سال از من بزرگ‌تر بود، ازدواج کرد و به دنبال سرنوشت خودش رفت، اما من وقتی به سن نوجوانی رسیدم دیگر مادربزرگم توان مراقبت از مرا نداشت، به همین دلیل هم به ناچار نزد پدرم بازگشتم و سعی کردم همه حواسم را روی درسم تمرکز کنم، ولی سرنوشت به گونه دیگری رقم خورد.

یک روز در مسیر مدرسه با دختر جوانی به نام سپیده آشنا شدم. او دختر مهربان و خوبی بود به طوری که پای درددل هایم می‌نشست و من سرگذشت تلخ خودم را برایش بازگو می‌کردم. دیگر به سپیده خو گرفته بودم و بیشتر اوقاتم را با او می‌گذراندم. اما سپیده، با همه مهربانی‌هایش، دختری شکست‌خورده بود و به مصرف مواد مخدر صنعتی اعتیاد داشت.

او که مانند من فرزند طلاق بود، خیلی زود به من هم پیشنهاد مصرف داد تا به قول او اندکی به آرامش برسم. آن زمان ۱۷ سال بیشتر نداشتم و از فرجام وحشتناک استعمال مواد مخدر چیزی نمی‌دانستم. این بود که در همان دوران خامی و بی‌تجربگی معتاد شدم.

پدرم ۶ ماه بعد متوجه اعتیادم شد و مرا به مرکز ترک اعتیاد برد ولی به محض اینکه از مرکز ترک اعتیاد بیرون آمدم، دوباره پنهانی به سراغ سپیده رفتم و به مصرف شیشه ادامه دادم. پدرم بارها تلاش کرد مرا از این منجلاب وحشتناک بیرون بکشد، اما فایده‌ای نداشت و من در این لجنزار دست و پا می‌زدم.

بالاخره درس و مدرسه را رها کردم و از پاتوق‌های استعمال مواد مخدر و قمارخانه‌ها سر درآوردم. به خاطر چهره زیبایی که داشتم خیلی مورد توجه معتادان و خلافکاران قرار می‌گرفتم، ولی سعی می‌کردم تنها سرمایه زندگیم را حفظ کنم.

در یکی از همین قمارخانه‌ها بود که با رحیم آشنا شدم. او دزد قطعات و محتویات خودروها بود و همه اموالی را که سرقت می‌کرد برای تهیه شیشه به مالخران می‌فروخت. هنوز مدت زیادی از ارتباط من و رحیم نگذشته بود که فهمیدم باردار شده‌ام. رحیم نیز بلافاصله مرا به عقد موقت خودش درآورد و من دوران بارداریم را به منزل مادر او رفتم.

بعد از یک ماه رحیم به جرم سرقت دستگیر و روانه زندان شد. من هم تصمیم گرفتم به خاطر دخترم که قرار بود به دنیا بیاید، مصرف شیشه را کنار بگذارم تا دخترم معتاد نشود. آنجا بود که فهمیدم به رحیم علاقه‌مند شده‌ام و او را دوست دارم، به همین دلیل به مراقبت از خودم پرداختم تا اینکه سولماز به دنیا آمد و رحیم نیز از زندان آزاد شد.

فکر کردم حالا که رحیم هم درزندان اعتیادش را ترک کرده است، در کنار یکدیگر زندگی شیرینی را

می‌گذرانیم، اما او همان روز اول آزادی دوباره بساط مصرف شیشه را پهن کرد و خلافکاری‌هایش را ادامه داد. من هم که با دیدن استعمال مواد مخدر دوباره وسوسه شده بودم، به روزهای تلخ گذشته بازگشتم و به مصرف شیشه پرداختم. رحیم مرا کتک می‌زد که ترک کنم، اما وسوسه شیطانی رهایم نمی‌کرد. به‌ناچار برای تهیه مخارج اعتیادمان باز هم به سرقت روی آوردیم.

حالا شیوه و شگرد دیگری را که رحیم‌آموخته بود به کار گرفتیم و این بار با همدستی همبه سرقت از آگهی‌دهندگان سایت دیوار روی آوردیم و با ترفند «رسید جعلی» اموال مردم را می‌ربودیم. بعد از گذشت مدتی از این روش سرقت، بالاخره نیروهای کلانتری امام رضا(ع) به سراغ من آمدند و ۴ ماه قبل هر دو نفر دستگیر شدیم. در این وضعیت دختر خردسالم نزد مادرشوهرم بود و من در زندان متوجه شدم باز هم باردار هستم. اکنون قصد دارم به زندگی معمولی بازگردم اما خودم نیز تردید دارم.

با صدور دستورهای ویژه‌ای از سوی سرهنگ علی‌اصغر زرین‌کاسه رئیس کلانتری امام رضا(ع) بررسی‌های روانشناختی و مشاوره‌ای در مدت مرخصی این زن ۲۴ ساله از زندان، در دایره مددکاری اجتماعی کلانتری آغاز شد تا شاید او از قمار روی زندگیش دست بردارد.